

جهانخواران، اورانیوم غنی نشده ما را، بهانه میکنند؛

غافل از اینکه، بمب اتم، فرهنگی ما در شرف انفجار است. پاینده باد حزب الله

لُبّ مطلب پیام نوح - موسی - ابراهیم - زرتشت - عیسی - محمد - هم همین بود که از

جهانخواران اطاعت نکرده و بدیشان باج ندهید.

و جهانخواران کنونی اینانند: آمریکا - انگلیس - فرانسه - ایتالیا - اسپانیا - آلمان -

اسرائیل و به تازگی هند هم تمایل پیدا کرده به کلوپ آدم خواران استعمارگر پیوندد

معنی لفظی نام عجم و پیوند ارگانیک تاریخی آن با جمشید و جم

می دانیم کلمه عجم در زبان عرب به معنی کسی که دارای زبان غیر فصیح و لکنت داراست می باشد و از همینجاست که

محمد بن جریر طبری به پیروی از افواه عامه بابک خرمدین را تحت این لقب یعنی دارای زبان لکنت دار آورده است، در

صورتیکه بابک خرمدین تنبورزن که خودش را با اعتقاد تناسخ فرزند کورش "کوراوغلو" تخلص می نموده ترانه های غزایی

برای تشجیع لشکریان خود می خوانده است که آن ترانه ها تا به روزگار ما در زبان عاشیقهای آذری یعنی ترانه سُرایان

خواهان سلامتی باقی مانده است. به هر حال کلمه عجم خیلی قدیمتر از دوره سیادت اعراب مسلمان میباشد یعنی مربوط

بدان دوره ای است که قبائل پراکنده عرب در آن شرایطی نبوده اند که بتوانند لقب تحقیرآمیزی به سروران ایرانی خود

بدهند. پس باید دید شکل و معنی اصلی نام عجم در زبانهای عربی و ایرانی چه بوده است: نگارنده اکنون تردیدی ندارد که

اصل این کلمه در زبان عرب الجَمّ با ف و لام حرف تعریف شمسی بوده که در آن حرف "ل" صرف نمیشود و آن در زبان

عرب به معنی مردم انجمنی بوده چونکه میدانیم این همان معنی لفظی نام قبیله و طبقه روحانیون قدیم ایران یعنی مغان

(مجوسان، همانعاد تورات و قرآن) بوده است. برای تأیید درستی این نظرهمچنین نام دیگر زرتشتیان یعنی گبر (گور) را نیز

دردست داریم که باز به همین معنی جمع مردم و انجمن گرد آتش می باشد که می دانیم این کلمه در نام فرقه بزرگ

گورانهای ایران (علی الهی ها) باقی مانده است. کلمه عجم از سوی دیگر به طور اساسی با نام جم (جمشید اساطیر ایرانی)

پیوند دارد چه جمی که با اژدهاک ثانی (ضحاک، آستیگ) مربوط میشده شخصی از قوم مغان آذربایجان بوده که به قول کتسیاس و منابع اوستایی سپیتمه (یعنی دانای سفید و مقدس) نامیده میشده است. کتسیاس نام سپیتمه را در فهرست نام حکمرانان ماد اسپنداس (ارمغان کننده خوشبختی) آورده (در اوستا نیز بدین معنی لفظی اشاره شده است) و به وی به عنوان آخرین فرمانروای ماد حکومت سی و پنج سال قائل شده و نام دیگر او را آستی گاس (صاحب و وارث تخت) آورده است. می دانیم که وی زیر دست آستیگ پدر زن خویش بوده و همزمان با آستیگ در آذربایجان واران و ارمنستان حکومت نموده است. از جانب دیگر میدانیم که این فرد در واقع همان پدر زرتشت سپیتمان میباشد که در شهر رغه آذربایجان یعنی مراغه حکومت میکرده است و در تواریخ اساطیری ایران تحت نام های ایرانی جم (همزاد) و هوم (دانای نیک) و گودرز (دارای سرودهای با ارزش) معرفی گردیده است. و دلیل این وجه تسمیه ها جزمغ بودن شخص وی نبوده است چه همانطوریکه گفتیم نام جم در اینجا همچنین مطابق با همان جمّ عربی و عاد عبری ومغ و گور ایرانی به معنی انجمنی میباشد. در اوستا، فرگرد دوم وندیداد در مورد این جم گفته شده که وی ورجمکرت (یعنی قلعه جمشید) را ساخت و جای آن در کنار رود دائیتی (موردی چای شهرستان مراغه) ذکر شده است که اکنون ویرانه های این دژ کوهستانی در آنجا قلعه قیزلار (یعنی دژ جنگجویان) نامیده میشود و در حدود ۱۴ کیلومتری جنوب مراغه در کنار روستای لیلی داغی واقع شده است. در همین فرگرد دوم وندیداد در مورد آن آمده که زمان توفان بزرگ کولاک (در واقع تهاجم قبایل سکایی و سئوروماتی شمال دریای سیاه و قفقاز) جمشید (یعنی جم درخشان) با کسان خود در آن پناه گرفته بودند و این همان توفانی است که در قرآن تحت عنوان توفان قهر خدا برای قوم عاد (مغان، انجمنی ها) یاد شده است. می دانیم که رهبر ملکوتی قوم عاد در قرآن هود (هودا، یعنی دانای نیک) معرفی شده است که بی تردید منظور از وی همان سپیتمه (دانای سفید و مقدس) پدر سپیتاک (زرتشت) است. که کتسیاس در موردش میگوید وی که داماد آستیگ بود به دست کورش به قتل رسید چون او وارث تاج و تخت به شمار می رفت و رسماً به عنوان جانشین وی برگزیده شده بود. این خبر درست به نظر می رسد چون در یشتهای اوستا نیز به تصریح گفته شده که سپیتوره (بره سفید) به همدستی اژی دهاک (ضحاک) جم (جمشید) را کشت؛ چه نام سپیتوره (بره سفید) به وضوح نشانگر همان کوروش (لفظاً یعنی قوچ) می باشد. به هر حال بنا به روایت کتسیاس، کورش دو پسر این سپیتمه با اسامی سپیتاک (که هرتسفلد ایران شناس معروف آلمانی به درستی وی را مطابق با همان زرتشت سپیتمان دانسته) و مگابرن را به حکومت نواحی بلخ و گرگان انتخاب نمود و با مادر ایشان یعنی آمیتیدا (دانای خانه، دختر آستیگ) ازدواج کرد. یعنی این دو برادر (سپیتاک و برادر بزرگش مگابرن) در عمل تبدیل به پسر خوانده های کورش گردیدند و از

همینجاست که از ترکیب ایندو با کمبوجیه سوم پسر تنی کورش سوم داستان اساطیری سه پسر فریدون (کورش) در شاهنامه پدید آمده است. که در آن سلم (مگابرن) و تور (کمبوجیه) قاتل ایرج (گئوماته زرتشت، سپیتاک بردیه) به شمار آمده اند. که این براساس شایعه ای دروغین بوده چه قاتل اصلی گئوماته زرتشت (بردیه) همان داریوش (دقیانوس یعنی کشنده شاه جوان و جاودانه) و شش تن همراهان وی بوده اند که در قرآن از آنها به عنوان اصحاب کهف نام برده شده است. چنانکه از نوشته های هرودوت و کتسیاس بر می آید بعد از مرگ کورش، سپیتاک (زرتشت، زریادر) یا همان تنائوکسار (بردیه، یعنی بزرگ تن) از بلخ به پارس خوانده شد و در آنجا تحت القاب گئوماتای مغ (مغ دانای سرودهای دینی) و پاتی زیت (حافظ سرودهای دینی) به هنگام لشکرکشی کمبوجیه به مصر به نیابت سلطنت وی بر گزیده شد و چون بعد از گذشت سه سال و اندی شایعه مرگ کمبوجیه در مصر به وی رسید حکومت خود را همراه با برنامه اصلاحات عمیق اجتماعی خویش رسمی اعلام نمود تا اینکه توسط داریوش (دقیانوس روایات اسلامی) و شش تن همدستانش، وی به همراه موبدان نزدیکش ترور گردیدند که این واقعه در تورات و قرآن به عنوان قهر خدا بر قوم هامان (زرتشت) و قوم ثمود (معدومین) بازگویی شده است. به گفته هرودوت این مغ اصلاحات اجتماعی بی نظیری نموده بود چنانکه در قتل وی مردم آسیا به جز پارسیان به سوگ و ماتم نشستند. چنانکه می دانیم در قرآن قوم عاد و ثمود غالباً به توالی هم ذکر میگردند قهر آسمانی بر ایشان حوادث تاریخی بسیار مهمی به شمار می آیند. که متواتر بودن حدیث این وقایع بی مناسبت نبوده است چه به طوریکه گفته شد قهر خدا بر قوم عاد (مغان) مربوط به سپیتمه (هوم، هود) و قهر بر قوم ثمود (معدوم شدگان) مربوط به سپیتاک (هوم سپید، هامان، زرتشت اوستا، صالح قرآن) پسر همان سپیتمه (هوم، هود) می باشد: صالح (نیکوکار) مطابق با همان نام توراتی / اوستائی هامان (هئومان یعنی نیکو منش یا پسر هوم = تاک) که منظور همان گئوماته زرتشت (سپیتاک بردیه) بوده است. احتمال دارد آن گفته انجیلی منسوب به عیسی مسیح که می گوید "من درخت تاک واقعی هستم و پدر من باغبان است" از همین معنی لفظی نامهای سپیتاک (سپیت - تاک) و هوم متعلق به زرتشت و پدرش بیرون تراویده باشد چه در کتب پهلوی از تقدیس فراوان گیاهی اسطوره ای به نامهای هوم سپید و گئو کرن (گیاه حرس شونده) صحبت میشود که نشانگر نامهای هوم (تاک) و هامان / سپیتاک میباشد. جالب است که در قرآن گفته شده که بالای آسمانی نازل شده بر قوم ثمود به خاطر بی حرمتی و پی کردن شتر صالح (در واقع شهریاری فرد نیکومنش) نازل شد و این بلا به شکل صیحه آسمانی بود که بی تردید این واقعه همان ماگافونی (به یونانی یعنی مغ کشی بوده) که به قول هرودوت و کتسیاس و خود گفته داریوش در کتیبه بیستون که داریوش و شش تن همدستان وی آن را به راه انداختند. پس در روایت قرآنی اصطلاح یونانی ماگافونی (مغ

کشی) به مگافونی (به یونانی یعنی صیحه بلند) تعبیر و تفسیر شده است. شتر صالح سوای مطابقتش با کلمه پهلوی شتره (شهریار) با کلمه شتر در ظاهر نام زرتوشترا (زرتشت) نیز مناسبتی داشته چه به روزگار ما نیز اغلب ایرانشناسان به سهو همین جزء شترا (شتره) در نام زرتوشترا (زرتشت) را به معنی شتر گرفته اند. در صورتیکه نتیجه سه دهه تحقیق اختصاصی این جانب در این باب آن است که نام زرتشت (زرتوشترا) در اصل مرکب است از زر یا زرد و تشت یا اثشتره (یعنی ساخته و پیکر)، در مجموع یعنی دارنده پیکر زرین چه از مجموع روایات تاریخی و اساطیری منابع ایرانی، هندی، ارمنی، عربی و یونانی چنین برمی آید که زرتشت نژادش به دوراسروها یعنی صربهای دوردست (بوسنیها) از قبایل ایسدون (آمازون، یعنی زنان نیرومند) و سئورومات (سرمت، یعنی مادرسالار) در شمال قفقاز می رسیده است که چندان از دشت مغان دور نبوده اند. موسی خورنی مورخ قدیم ارمنی و کتسیاس طبیب و مورخ دربار پادشاهان میانی هخامنشی به صراحت زرتشت را با ملکه سمورامت (سئورومات) مربوط دانسته اند که این بی شک وابستگی قبیله ای زرتشت به سئوروماتها (قوم سلم) را می رساند. لذا در مجموع جم (سپیتمه، یعنی دانای سفید مقدس) و نامهای افراد اساطیری خانواده اش یعنی کورنگ (بور) و شیداسب (دارنده اسب بور/زرد) و شم (شراب، هوم) که نشانگر همان زرتشت / سپیتاک یعنی فرد سفید و مقدس می باشند منظور نظر قرآن از قوم عاد (انجمنی) و ثمود (فناشدگان) بوده اند. پس در اصل از قوم ثمود یعنی فناشدگان خود همان قوم عاد یعنی مغان منظور بوده است. معلوم میشود که منشأ تاریخی قوم عاد/ثمود به روزگار محمد در محیط عربستان باز شناخته نمی شده است. همانطوریکه چنین موردی در باره گئومه بودا (سروددان منور) و ایوب (برگماشته بر آزمایشهای جانگداز) در شرق و غرب امپراطوریهای ایران کهن در رابطه با زرتشت اتفاق افتاده است چه بنا به اسناد تاریخی و لغوی از ایشان نیز بی تردید در اصل همان گئوماته زرتشت (سپیتاک) مراد می بوده اند؛ که از عهد قدیم تا به روزگار ما از اصل خود یعنی زرتشت دور افتاده اند و از آن متمایز گردیده اند. نگارنده در باب یکی بودن این سه تن در مقاله اشوزرتشت سپیتمان پیغمبر عدالت اجتماعی جهانشمول مفصلاً صحبت نموده است. در مورد ریشه ایرانی نام جم (یمه) گفتنی است که آن در پیش آریائیان هندوایرانی از عهد سپیتمه (داماد آستیگ و ولیعهد وی) قدیمتر بوده و در زبان ایشان آن به معانی همزاد و جام (سمبل خورشید) بوده است و آن بدین معانی نام ایزدمیرای خورشید و ایزد خاندان شاهی و ایزد جهان زیرین به شمار می رفته است. وی در پیش آریائیان کاسی (اسلاف لران) ایمیریا (سروردانا یا دانای مرگ و میر) نامیده میشد و نام مزدوجش که الهه سرسبزی بوده میریزیر (الهه جهان زیرین) قید شده است. پیداست که این جم با جم سامیها که لقبی بر سپیتمه و قوم وی یعنی مغان بوده درهم آمیخته است: چون در امپراطوری ایرانیان پیش از اسلام سامی زبانان در صد بالایی را تشکیل می

داده اند و فرهنگ و اساطیر کهن ایرانی را می‌شناخته و در مورد آنها بحث و فحص می‌کرده اند لذا چنانکه اشاره شد برای نامهای مغ (مجوس) و گور (گبر) مترادف سامی عربی آن یعنی جم را با اضافه کردن حرف تعریف الف و لام شمسی خود به صورت الجم ساخته و از تلخیص آن در افواه عامه نام عجم را برای ایرانیان (در اصل برای روحانیون مغ ایشان) پدید آورده اند. چنانکه گفته شد این جم از سوی دیگر با هوم عابد (سپیتمه مغ) پدرهامان (سپیتاک/زرتشت/بردیه) مطابق میشود است: در تورات کتاب استر نام زرتشت و پدرش به ترتیب هامان (نیکومنش) و همداتای (همزاد، جم) ذکر شده اند و نام قبیله ایشان اجاجی (دوردست و بالایی) قید شده که بی تردید منظور سرمتهای آنتایی (اسلاف بوسنیها) می باشند چه نامهای آنتا و بوسنی نیز به معنی کناری و دوردست میباشند. پس خود ایرانیان نیز این نام تاریخی را تنها از سامی زبانان بین النهرین نیاموخته و سپیتمه /جم واقعاً همزادی داشته است که مطابق وداها و اوستا همزاد وی دختری بوده که جمی نامیده می شده است. به هر حال ایرانیان نام جم را در رابطه با اژدهاک (آستیگ) به جای سپیتمه (هوم) بکار برده اند. لذا این جم در اوستا به سبب همشکلی آن با جم کهن اساطیری آریائیانی یعنی خدای میرای خورشید و ایزد خاندان شاهی - که علی القاعده تحت اشکال یمه، ایمر و بیمیر از هند تا اسکانندیناوی شناخته شده بوده - یکی گرفته شده است. چنانکه گفته شد کتسیاس میگوید سپیتمه (جم، هوم) به طور رسمی به عنوان جانشین آستیگ (اژدهاک مادی، ضحاک) در نظر گرفته شده بود چون وی داماد آستیگ و شوهر دختر وی، آمیتیدا (ماندانا، دانای خانه و آشیانه) بود؛ ولی در اساطیر شاهنامه به اشتباهی که ظاهراً منشأ آن تقارن حکومت ایشان بعلاوه تقیه و سازشگری و دروغ مصلحت آمیزگویی مغان درباری بوده، اژی دهاک جانشین جمشید وانمود شده نه برعکس. پس جمشید یعنی همان یمه خشتته اوستا (لفظاً یعنی جم درخشان و زیبا) نه همان جمشید جم اساطیری است که به عنوان خدای خاندان شاهی و خدای میرای خورشید و خدای جهان زیرین شناخته میشود، بلکه همان سپیتمه / اسپنداس / هوم تاریخی است که در اوستا ملقب به هوم سرور و دارنده چشمان زرین است. می دانیم که نام اوستایی قبیله اصلی وی یعنی سئیریمه (سلم، سئورومات، یعنی اسلاف صربوکرواتها) نیز به معنی سرور بزرگ است. ظاهراً تناقضی بین مغ بودن و انتساب زرتشت به دوراسروها یعنی صربهای دوردست (بوسنیها) موجود است ولی این مغهای شهر رغه آذربایجان (مراغه) می توانستند از اختلاط با قوم سئورومات پدید آمده باشند چه بنا به شواهد تاریخی و باستانشناسی مغان حتی در میان قبایل سئورومات (قوم سلم) واسکیتان (سکاها) نیز مقام روحانیت را به خود اختصاص داده بودند. افزون بر این کلمه مغ در زبان آریائیها با نامهای صرب (سرب یا سرو به لغت ودایی یعنی همه کس و انجمنی) و کروات (هئوروات، به اوستایی به همان معنی همه کس و انجمنی) مترادف می باشد. به طوری که اشاره شد این تنها منابع یونانی و ارمنی نیستند

که نام ملکه سمورامت (در اصل سئورومات، یعنی مادر سالار) را با زرتشت به عنوان فرمانروای آذربایجان و اران یا بلخ پیوند می دهند بلکه همانطوریکه اشاره شد در کتب پهلوی نیز نام نیای دیرین زرتشت، دوراسرو یعنی صرب دوردست (=بوسنی) به شمار آمده است. در این باب خصوصیات نژادی زرتشت و پدرش سپیتمه یعنی بور و روشن و اندام درشت ایشان نیز مزید بر علت است. در خصوص مکان فرمانروایی اولیه زرتشت گفتنی است مطابق خود اوستا و نوشته گزنفون و همچنین خارس میتیلنی رئیس تشریفات دربار اسکندر در ایران تنائوکسار/بردیه یا همان زیرادر/زرتشت ابتدا در همان حوالی رود ارس یعنی در آذربایجان و اران و ارمنستان حکمرانی داشته است: در تاریخ ارمنستان موسی خورنی نام سپیتمه و زرتشت در مقام جانشینان پانوناز (لفظاً یعنی شخص بسیار مهربان، منظور آستیاگ آخرین فرمانروای ماد) پاچویج (پاک اصل) و گرناک (زرین) آمده و از فرمانروایان ارمنستان به شمار رفته اند. می دانیم در شاهنامه و روایات مورخان دوره مسلمین نیز زرتشت هم با آذربایجان و هم با بلخ پیوستگی دارد. در رابطه با مکان اول گفتنی است در شاهنامه پسران فریدون (کوروش سوم) یعنی سلم وتور و ایرج که در اصل به ترتیب به جای مگابرن برادر بزرگ سپیتاک/زرتشت، کمبوجیه سوم پسر واقعی کوروش سوم و زرتشت/سپیتاک/بردیه می باشند با سروشاه (شاه صربها) در سرزمین همیران (یعنی سرزمین سرما در شمال قفقاز) مربوط دانسته شده و دامادان وی به شمار آمده اند که این اسطوره بی شک از سوی دیگر براساس معروفیت زنان قبایل سئورومات (مادر سالار، کروات) و آمازون (زنان نیرومند، صرب) پدید آمده است. سند بسیار معتبری که در این باب یعنی تعلق زرتشت و پدرش به قوم سلم (سئوروماتها/آمازونها) موجود است همانا از ابومنصور عبدالقاهرین طاهر بغدادی، نویسنده کتاب الفرق بین الفرق (متوفی به سال ۴۲۹) است که آورده: "بابکیان (خرمدینان) اصل دین خود را به امیری که در جاهلیت داشته اند منسوب میدارند که نام او شروین (شاهزاده) بود و می پندارند که پدر او از زنج و مادرش از دختران پادشاهان ایران بود و می گویند که شروین فاضلتر از محمد و سایر پیغمبران بود؛ و در کوههای خود مساجد ساخته اند که مسلمانان در آن اذان می گویند و به فرزندان خود قرآن می آموزند." بی شک زنج (جایگاه زنان) همان سرزمین سئوروماتها (مادر سالاران) و آمازونها (زنان نیرومند) در شمال قفقاز بوده و از شروین (شاهزاده، اسدالله اولیه گورانها) خود همان زرتشت سپیتمان (بردیه، فرزندخوانده کوروش) مراد می باشد. به هر حال نام اوستایی رود ارس یعنی اردویسور ناهید که به نام الهه آبها نامیده شده و همچنین خود نام دشت مغان و سنت قدیمی به غار رها کردن مردگان در قفقاز به وضوح حاکی از ارتباط نزدیک قوم مغان با سئوروماتها یعنی مردم مادر سالار در شمال کوهستان قفقاز بوده است. بر این اساس کلمه مغ چنانکه در زبانهای اروپایی از جمله زبان صربو کرواتها برجای مانده به معنی جادوگر و معلم و راهنما بوده است. این کلمه در سانسکریت به صورت مایایوگ به معنی

دارنده نیروی دانش سحرانگیز است و در زبان اوستایی آن به معنی انجمن دانشوران میباشد. پس وجه تسمیه دشت مغان بی مناسبت با نام قبیله مادی مغها نبوده است و بی جهت نیست در اوستا کوه مقدس هوکر (سبلان) مکان اردویسور ناهید الهه آبهای مغان شمرده شده و رود ارس از سرچشمه قره سو که از سبلان سرچشمه گرفته و به ارس می پیوندد به نام الهه آبها اردویسور ناهید نامیده شده است. بی تردید چشمه آبگرم معدنی سرئین (زیبا) همان چشمه اردویسور ناهید بوده است. گفتنی است در اوستا جمشید (هوم، سپیتمه) در بالای همین کوه هوکر (سبلان) به اردویسور ناهید الهه آبها فدییه می آورد. مازندرانیهها (تبریهها، آماردان) به خصوص پرستنده این الهه آبهای ایرانیها بوده اند و وی را بانوی آبها می نامیده اند و از نام همین الهه است که نام مازن (مز=بزرگ وزن) و مازندران (سرزمین زن سالاران تیوری) بیرون تراویده است. در اساطیر اوستایی نام این الهه در رابطه با گرشاسب/ رستم (آترادات پیشوای آماردان) و در مقام الهه بیگانه خنه ثیتی پری (یعنی الهه گردنده آبهای کناری) آمده است. در مجموع از این مطالب به وضوح معلوم میشود که مغان در اصل پرستنده بانوی آبها یعنی اردویسور ناهید (بانوی باکره و نیرومند آبها) همچنین آذر (الهه/ایزد آتش) بوده اند چه در نزد تورانیان کیمری کپادوکیه نیز ایشان تحت همین نام مغ معروف بوده و آذر را نیز الهه ای بزرگ می پنداشته اند. پس بی جهت نیست که هرودوت می گوید روحانیون سکایی (تورانی) اناریان (یعنی نه مردان) نامیده میشده اند و این بی تردید از اعتقاد پایه ای مغان ایشان به الهه های آبها و آتشها ناشی میشده است. پس در آیین پرستش الهه آبها سکاهها (اسکیتان، تورانیان)، سئوروماتها/ آمازونها، تاورها/تپوریان (تبریهها) به طور اساسی باهم اشتراک داشته اند. سکاهها این الهه را آرتیم پسه (یعنی توجه کننده به پاکی) می نامیده اند که با آرتیمیس یونانیها هم شکل و هم تراز و هم معنی مینماید. در پایان گفتنی است که در اوستا هوم (سپیتمه) همچنین در بالای کوه هرا (ارزیش، زیش کنونی در شهرستان مراغه) فدییه نثار درواسپ (ایزد سالم نگهدارنده چهارپایان) می کند و جای دیگر وی تحت نام جمشید (موبد درخشان، جام شاه درخشان) متصف به هئورمه (یعنی دارای رمه های خوب) است که از اینها چنین معلوم می گردد که زوج خدایان اوستایی و ودایی درواسپ (لرواسپ ها، اشوینها و ناستیهای وداها) نیز در اصل ایزدان خورشید، چمنزارها، گله ها و چشمه ساران بوده اند و همان ایزدانی هستند که در کتیبه های میتانیها تحت نام زوج خدایان میثره (مهر دارای چراگاههای فراخ) و ناشتیا (الهه آبهای جاری، ناهید) معرفی گشته اند پس بی جهت نیست این دو ایزد و الهه همزاد (=جم و جمی) در مقام داشتن اسبهای تیزرو با هم مشترک بوده اند. در نقش برجسته کورانگون فارس که مربوط به ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد است رب النوعی روی تخت عجیبی از مار چنبره زده نشسته است و از تاج او و همچنین تاج الهه پشت سرش دو شاخ بیرون آمده و در دستش جامی است که پنداری آب زندگی در آن است و به سوی پرستندگان جاری

است. این نقوش بر جسته از جهات بسیاری یادآور اسطوره جم و خواهرش جمی و جام شراب درخشان منسوب بدیشان می باشد. در نوروز نامه خیام کشف شراب به جمشید / شاه شمیران (یعنی فرمانروای سرزمین سردسیر) نسبت داده شده است و آن از تخم انگوری به دست آمده بوده که توسط همایی که توسط فرزند وی بادن (دانا، منظور زرتشت) از چنگ مار آویزان از گردن وی نجات داده شده بود به آنان هدیه شده بود. می دانیم که منظور از جمشید، سپیتمه داماد و ولیعهد آستیاگ و پدر زرتشت (سپیتاک) می باشد. اصل این اسطوره در کتاب پهلوی دینکرد به نحو دیگری بیان شده و با ولادت زرتشت ربط داده شده است که خلاصه آن از این قرار است: " برای انتقال فروهر زرتشت از عالم مینو به این جهان، ساقه ای از گیاه مقدس هوم ساختند به بالای مردی و فروهر زرتشت را به درون آن بردند. سپس آن را از آن روشنی بی پایان برداشتند و به کوه اسنوند (سهند، واقع در نزدیکی باغهای انگور سمت شرق دریاچه اورمیه) نهادند. سیصد و سی سال مانده به پایان سه هزاره سوم جهان، دو تن از امشاسپندان، بهمن و اردیبهشت، به شکل موجودات این جهانی در آمدند و به جایی که دو مرغ برای جفت گیری نشسته بودند و هفت سال پیش از آن، مارها بچه های آنان را خورده بودند، رسیدند. به دل مرغان انداختند که به دنبال هوم (تاک) روانه شوند. مرغان دوسر آن هوم را گرفتند و آن را در آشیانه خویش نهادند. تقدس هوم و بودن فروهر زرتشت در میان آن سبب شد که مارها نتوانند از درخت بالا روند و به بچه مرغان دست یابند. ساقه هوم با آن درخت پیوند خورد و همیشه تازه و سر سبز در بالای آن درخت در حال رویش بود دوغدو (آمیتی دا یعنی دانای آشیانه) با پوروشسپ (سپیتمه جمشید) پسرپتیرتیرسپ (دارنده اسب بالدار) پیوند زناشویی بست. این دو به یک خاندان که همان خاندان سپیتمان باشد تعلق داشتند. در واقع این ازدواج، پیوندی میان خاندانهای اشرافی بود. آنگاه بهمن و اردیبهشت با هم نزد پوروشسپ آمدند و در دل او انداختند که آن ساقه هوم را با خود ببرد. پوروشسپ به سوی رود مقدس دائیتی (موردی چای شهرستان مراغه) که شاخه هوم کنار آن رسته بود، رفت. درخت چنان بلند بود که گمان برد، برای دستیابی به هوم، باید آن را ببرد. اما معجزه به یاری او شتافت. هوم (تاک) از بالای درخت تا به میان آن فرود آمد. پوروشسپ که آیین پرستش را به جای آورده بود، هوم را برید و آن را به نزد زن خود دوغدو برد و بدو سپرد تا هنگام کاربرد آن فرا رسد. بعد از گذشت یک مدت پوروشسپ آن ساقه هومی را که فروهر زرتشت در آن بود و آن را بریده و به دوغدو داده بود، باز گرفت. آن را کوبید و با آن شیر گاو که جهر بدن زرتشت در آن بود، آمیخت و بدین گونه فروهر و جوهر تن زرتشت با هم یکی شدند. پوروشسپ و دوغدو این شیر آمیخته به هوم را نوشیدند. در اینجا بود که فره که در تن دوغدو بود، با فروهر و گوهر تن زرتشت یکجا به هم پیوستند و از هم آغوشی آنان که علی رغم مخالفت دیوان انجام گرفت، نطفه زرتشت در زهدان مادر بسته شد. خبر تولد

زرتشت از پیش اعلام شده بود. گاو یکتا آفریده در برابر حمله اهریمن فریاد بر آورده بود که زرتشت سپیتمان خواهد آمد و انتقام او را خواهد گرفت. جم (سپیتمه، پدر زرتشت) و فریدون (کوروش، پدر خوانده زرتشت) و برخی مردم فرزانه نیز آمدن زرتشت را پیشگویی کرده بودند و حتی گاو معجزه گر دوران کاووس (منظور گاو آپیس عهد کمبوجیه) نیز از آمدن زرتشت خبر داده بود. حال هنگام آن فرا رسیده بود"

اصل و منشأ مازندرانیها و معنی نام مازندران

در شماره اخیر ایرانتایمز، شماره ۱۷۴۸، که به مورخه جمعه، بیست و سوم اردیبهشت ماه، سال ۱۳۸۴ منتشر شده است، از سنت دیرسال زن شاهی مردم روستای اسک لاریجان آمل که گویا در هفته آخر هر سال به صورت جشن زنانه ای برگزار میشود، مطالبی ذکر شده بود که نظر اینجانب جواد مفرد کهلان را - به عنوان محقق تاریخ ایران باستان - به خود جلب کرد. این مطلب را با دوستم بابک آماردیان - که خود از طایفه بزرگ اسک مازندران می باشد - در میان نهادم و نتیجه مباحثه و کنکاش بعد از آن تکان دهنده بود: در وهله اول بر اساس لغات اوستایی معنی لفظی اسک را پیدا نمودم که به معنی دامدار کوچ نشین و گردنده می باشد و این نام بسیار قدیمی آنان را با اصل آماردی - تپوری که به صورت دامداران کوچ نشین پیش از قرن هفتم پیش از میلاد از شمال دریای سیاه به مازندران کوچ نموده اند، پیوند میدهد. در مجموع مردم مازندران سنتها و اساطیرشان را خوب حفظ کرده اند. برای مثال در کتب تاریخ و اساطیر کهن مازندران از شهبانویی مازندرانی که به نام شهر آمل (جایگاه دامداران) آمله نامیده شده، به خواب پادشاه اساطیری بلخ ظاهر میشود و وی عاشق او میگردد و این شاه بلخ کسان خود را در جستجوی این دختر مازندرانی به اطراف و اکناف عالم می فرستد و سر انجام این عاشق و معشوق به وصال می رسند. چنانکه میدانیم پادشاه بسیار معروفی که در بلخ حکومت کرده همان زرتشت (زرین تن) بوده که با اسامی مختلفی چون زریادر (دارای تن زرین)، سپیتاک، سپنداته، گئومه بودا، گئوماته، بردیه، تنائوکسار و ایوب هم نامیده شده است. اسطوره مازندرانی مذکور لب مطلب اسطوره زریادر (زرتشت) و اتوسا (دختر کوروش) میباشد که طبق خبر خارس میتیلنی، مورخ و رئیس تشریفات دربار اسکندر در ایران آن را در تمام نقاط ایران نقل نموده و کاخ بزرگان را به تصاویر آنها تزئین میکردند. کتسیاس طیب و مورخ دربار پادشاهان میانی هخامنشی در این باب میگوید که کوروش مدتی از طرف آستیاگ، آخرین پادشاه ماد به سفارت نزد کادوسیان (مردم بومی سگپرست گیلان، کاسپیان) رفته بود و مردم وی را فرزند قهرمان بزرگ پیشینشان، یعنی آترادات (مخلوق آتش) - که همان گرشاسب و رستم شاهنامه است - به شمار می آوردند. از این دو خبر چنین بر می آید که ازدواج اتوسا (هووی) و زریادر (زرتشت) پیش از به حکومت رسیدن کوروش سوم، که در آن عهد

زریادر (زرتشت) از سوی جدّ مادریش آستیگ فرمانروای آذربایجان و اران بوده صورت گرفته است، که این امر درست به نظر نمی رسد ولی به هر حال این روایت بسیار شایع بوده است. کتسیاس جایی زرتشت را فرمانروای بلخ به هنگام ملکه سمیرامیس (در اصل تومیریس ملکهٔ ماساگنها یا سئورومات یعنی مربوط به قبیلهٔ مادر سالار) ذکر میکند و وی را نظیر موسی خورنی با خود ملکه سمورامت مربوط میسازد که این خود همچنین اشاره به اصل سئوروماتی (بوسنی - کروات) زرتشت میباشد چه در شاهنامه زرتشت و برادرش تحت نام ایرج و سلم (سئیریمه، سئورومات) پسران (در واقع پسر خوانده های) فریدون (کوروش) به شمار رفته اند. کتسیاس جای دیگر می گوید سپیتاک (زرتشت) پسر سپیتمه از طرف کوروش به حکومت دربیگان (دریها) در ناحیهٔ بلخ منسوب گردید. طبق اسطورهٔ آذری ده ده قورقود، که در آن زرتشت تحت نام بامسی بیبرک (دارای تن درخشان) آمده، وی به مدت شانزده سال دور از خانمان اصلی خویش یعنی آذربایجان و اران [در ناحیهٔ بلخ] در تبعید بود. چنانکه اشاره شد کتسیاس و هرودوت مجموعاً زرتشت را تحت اسامی زرتشت، سپیتاک، سپنداته، گئوماته، تنائوکسار و بردیه حاکم بلخ به روزگار کوروش هخامنشی ذکر نموده اند و وی را تحت نام آخری یعنی بردیه (بزرگ تن) پسر کوروش دانسته اند که در واقع پسر خواندهٔ وی بوده است. به هر حال اسطورهٔ مازندران که بدان اشاره شد حاوی اخبار اساطیری و تاریخی مهمی در باب ایران می باشد و این تنها مثنی از خروار است که در سنتهای بومی فرهنگ مردم ایران باقی مانده است. بنا بر این جشن کهنسال زن شاهی مردم روستای اسک مازندران را باید دارای سابقهٔ بسیار کهن و نیرومندی شمرد که از گزندهای قرون و اعصار در امان مانده و به روزگار ما رسیده است؛ چه تپوریان (تبریهای مازندران) بنا به گفته صریح استرابون دارای نوعی شیوهٔ زن سالاری بوده اند. وی میگوید: "تپوریانی که در سمت گرگان زندگی میکردند، روا میداشتند زنان خود را هنگامیکه دو یا سه فرزند از آنها داشتند به مردان دیگر دهند. مردان آنها جامه های سیاه با موهای بلند داشتند. زنان به عکس جامه های سفید و موهای کوتاه؛ هر کس بهترین گواهینامه را برای دلیری خود به دست می آورد با هر کس که میخواست زناشویی میکرد." نگارنده طی سه دهه که در این باب دنبال روی منابع کهن یونانی و ایرانشناسان بزرگ معاصر را نموده و تپوریان (تبریها) و آماردان (مردان) را دو قبیلهٔ متمایز و جدا از هم میشمردم حال کاملاً از این نظر انصراف مینمایم چه طی تحقیقات اخیر برایم مسلم گردید که این دو اسامی قبیلهٔ سکایی - ایرانی واحدی بوده اند که روزگاری در اطراف شبه جزیرهٔ کریمه در کنار خویشاوندان و همانمان تآوری خویش می زیسته اند. گفتنی است خارس میتیلنی نیز خاستگاه مراثی ها (آماردان، تپوریان) را همان سرزمین تاورها در سمت غرب مصب رود دن دانسته است. هرودوت چنین معلوماتی از تاورها به دست می دهد: "عادات تاورها چنین است، الهه ای را می پرستند که به عقیدهٔ آنها

لمس نشده و او را ایفی ژنی (یعنی زن آبهای جاری) دختر آگامنون ("جنگجوی استوار و ثابت قدم"، ایزد خورشید، مهر) می دانند و هر یونانی را که اسیر کنند، یا کشتی او بشکند و خود او به ساحل افتد، برای این الهه قربانی میکنند، بدین ترتیب که چماقی به سر او می کوبند و بعد سر او را از بدن جدا کرده و جسدش را از کوه به زیر افکنده، سرش را به نوک میخ چوبین می زنند. هر دشمن، که به چنگ آنها افتد، سرش را ریز ریز میکنند، بعد هریک از آنها قطعه ای را به خانه خود برده به دود کش بخاری خانه خویش نصب میکنند و عقیده دارند، که این قطعه در هوا خانه را محقوظ می دارد. گذران تاورها از غارت و جنگ است. "گفتنی است که میتانیهای میثره پرست (مهرپرست) به همراه میثره (مهر، یمه) همزاد مؤنث او میثرا(یمی) را نیز پرستش می نمودند و هرودوت وی را با همان الهه آبهای ایران اردویسور ناهید (آناهیتا، ناهید) که همان ایفی ژنی تاورهاست مطابق دانسته است. نکته اساسی که مرا قانع به یکی بودن تپوریان (علی القاعده صورتی از کلمه تاوریان) و آماردان نمود همانا مترادف بودن ریشه اوستایی آنها در معانی نابودکنندگان، خردکنندگان و کشندگان است. مسلم به نظر می رسد معنی لفظی آلت خردکننده و برنده ای هم که تبر (به روسی تپور) نامیده میشود، از همین ریشه تاور (تپور) میباشد. و از روی تداعی معانی همین اسامی بوده که لقب اوستائی کرساسب (گرشاسب یعنی درهم شکننده راهزنان) برای آترادات (مخلوق آتش) پیشوای بزرگ آماردان (تپوریان) پیدا شده است و همین طور کلمه تپور (تبر) در اوستا به صورت گرز سلاح مخصوص گرشاسب- رستم (آترادات پیشوای مردان) درآمده است. بنا به خبر خارس میتیلنی آماردان البسه سکایی برتن می کرده اند و از همینجاست که رستم/گرشاسب اهل سیستان یعنی سرزمین بعدی سکائیان آسیای میانه به شمار رفته است. در صورتیکه موطن وی همان محل هفت خوان قهرمانی وی یعنی مازندران و گیلان بوده است چه در اوستا محل فدیة آوردن گرشاسب/ رستم یکجا گوذه (یعنی سرزمین پوشیده و مخفی) آمده که مترادف نام اوستایی دیگر گیلان یعنی ورنه می باشد و جای دیگر که وی تصریحاً به الهه آبها اردویسور ناهید(همان ایفی ژن تاورها/تپوریان) فدیة می آورد از وی می خواهد که به دشمنان قدرتمندش در کنار دریای فراخکرت (مازندران) غلبه کند. پس در مجموع کاملاً معلوم میشود که منابع کهن یونانی و ایرانشناسان پیرو صرف آنها از اینکه آماردان (یعنی آدمکشان) و تپوریان (یعنی خرد و نابودکنندگان) را نام دو قبیلۀ جداگانۀ همسایه دانسته اند، کاملاً راه خطا پیموده اند و این دو نامهای قبیلۀ واحدی بوده اند و بس. چنانکه اشاره شد این اینهمانی بودن آنها با مندرجات اوستا نیز جور درمی آید چه در اوستا لب اعمال گرشاسب/ رستم (همان آترادات پیشوای مردان تاریخی) تار و مار کردن آشوریان مهاجم به شهر آمل مازندران (دیوان مارندران) است که در آنجا زیر رهبری رئیس رئیسان شانابوشو مادهای تحت رهبری خشتییتی (کیکائوس) را در محاصره گرفته و برای تسلیم مادها با این

فرمانروای ماد به مذاکرات صلح مشغول بوده اند. به احتمال زیاد حمله آترادات و آماردان/تپوریان تحت فرمان وی به طور غافلگیرانه صورت گرفته و کمتر آشوری از دست آماردان و ببران مازندران جان سالم به در برده است. و این بی شک همان واقعه ای هست که در شاهنامه به صورت هفت خوان رستم منعکس شده و گرشاسب/رستم (آترادات پیشوای آماردان) را تبدیل به قهرمان بی بدیل و جاودانه ملت ایران کرده است. نام رستم/گرشاسب در منظومه حماسی کهن آذربرزین نامه یکجا به صورت منحصر به فرد و جالب آن رستم تورگیلی (یعنی پهلوان دشمن کش منطقه جنگلی) ثبت شده و جای دیگر تحت نام بسیار قابل توجه آذربرزین (آتش بالنده) که پسر فرامرز (مردکناری) به شمار رفته و قهرمان اصلی این منظومه است خود متضمن نام اصلی رستم/گرشاسب یعنی آترادات (مخلوق آتش) می باشد چه در اوستا نیز نام پدر گرشاسب/رستم ثریته آمده که به معنی مرد کناری است. در اساطیر زرتشتی متأخر نام آترادات به موازات بهرام ورجاوند معرفی شده که این مترادف با لقب دیگر کورش (پشوتن) یعنی " آرای (نجیب) دشمن کش " می باشد. این موضوع که در اوستا گرشاسب با خنه ثیتی پری ("الهه آبهای جاری کناری") ربط داده شده بی تردید از سنت پرستش الهه بزرگ آبهای آماردان/تپوریان یعنی ایفی ژن (ناهید) ناشی شده است. بنابراین اینجانب اکنون آن نظر را که نام مازندران را مأخوذ از مز- ایندره یعنی سرزمین ایندره بزرگ میگیرد (و نگارنده قبلاً آنرا کاملاً می پذیرفت) مطرود دانسته و نام مازندران و مازنی اوستا را از ریشه مز (بزرگ)- زن میگیرم یعنی "سرزمین زن یا الهه بزرگ" یا "سرزمین مردم زن سالار" که این به طوری که از پرستش الهه آبها و مقام نسبتاً والای زن در جامعه مردم شمال ایران یعنی مازندران و گیلان پیداست با سنتهای کهن این دیار پیوند دارد. قابل توجه است که تصاویر باستانشناسی بازمانده از عهد ساسانیان نشان می دهند که پادشاهان ساسانی بر آن بوده اند که تاج و تخت ایران توسط ایزد مهر (خدای خورشید) یا الهه آبهای همزاد وی یعنی ناهید بر ایشان تفویض میگرددیده است. نام اردویسور ناهید (لفظاً یعنی الهه پاک آبهای نیرومند) نزد آریاییان هندی سرسواتی (یعنی پررود) است که همچنین نامی بررود هیرمند و منطقه سرچشمه آن یعنی آراخوزی (هرخوانیتی اوستا) یا همان آواکانا (آبکانا، آفغانیا یعنی سرزمین رودخانه ها) بوده است. به عبارتی دیگر یک سرزمین الهه آبها در شمال ایران بوده که مازندران است و یک سرزمین الهه آبها نیز در افغانستان وجود داشته است که شامل خود افغانستان اصلی می شده است. در حماسه آذری کوراوغلو (کوروش-بابک خرم) نام آترادات به صورت علی (در اصل آلو، آتش) ذکر شده و در مقام پدر کوراوغلو (کوروش) قرار گرفته است. کتسیاس و استرابون کورش را با آترادات مربوط دانسته اند. یعنی نسب کورش را برای محبوب ساختن وی به آترادات قهرمان بزرگ مردم رسانده اند. سر انجام برای حسن ختام اندکی از مندرجات آبان یشت اوستا را در مورد الهه آبهای ایران باستان یعنی ناهید (بانوی باکره آبها)

که در شمال ایران به عنوان الههٔ قبیله ای بزرگ آماردان/تپوریان پرستش میشده، ذکر مینمائیم: ".... [درکنار قلّه کوه هوکر (سبلان ودریاچهٔ قلّه آن) که مکان اردویسورناهد است].... درکنار هریک از این رودها و دریاها قصری هزارستون با هزار دریاچهٔ درخشان برای اردویسور ناهید (آناهیتا) برپاست. در هر قصری در بالای دیوانی بستر پاکیزه و معطری گسترده است. اردویسور ناهید زنی است جوان، خوش اندام و بلند بالا و برومند و زیبا، چهر آزاده و نیکوسرشت. بازوان سفید وی به ستبری شانهٔ اسبی است. با سینه های بر آمده و با کمر بند تنگ در میان بسته، در بالای گردونهٔ خویش مهار چهار اسب یکرنگ و یک قد رادر دست گرفته میراند. اسبهای گردونهٔ وی عبارت است از باد و ابر و باران و ژاله. اردویسورناهد با جواهرات آراسته و تاجی به شکل چرخ بر سر دارد که بر آن صد گوهر نورپاش نصب است.... " نا گفته نماند نام اوستایی مازندران و گیلان یعنی ورنه یعنی سرزمین پوشیده از جنگل در ریشهٔ نام گیلان زنده مانده است : حروف اوستایی "و" و "ر" علی القاعده در پهلوی به "گ" و "ل" تبدیل شده اند. این کلمه با جنگل سانسکریت (جایگاه درختان) و هیلایه یا گیلایه یونانی یعنی جنگل مربوط است. نام قدیمی دیگر گیلان یعنی دیلمان را نیز علی القاعده می توان از ریشهٔ دال (دار) گرفت . یعنی در مجموع آن به معنی جایگاه جنگلی است چه استرابون جایی نام مردم دیلمنستان را داریتیان یعنی مردم مناطق جنگلی آورده است.